

مجموعه آموزه های کتاب مقدس



# بازگشت موسی به مصر

بررسی بخشی از باب چهارم کتاب خروج  
در خصوص اقدام خدا برای کشتن موسی

نویسنده: لوک رایان

مجموعه آموزه‌های کتاب مقدس

# بازگشت موسی به مصر

بررسی بخشی از باب چهارم از کتاب خروج  
در خصوص اقدام خدا برای کشتن موسی

نویسنده: لوك رایان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

**به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور**

**سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اوّل و آخر، او که بود و هست و می آید.**

**\* به نام خداوند عیسی مسیح \***

در کتاب خروج باب چهارم، آیات ۱۹ الی ۲۶ با یک صحنه عجیب اما بسیار آموزنده مواجه می شویم که تا کنون ندیدم کسی به آن پرداخته باشد و حتی از هر که شنیدم، متوجه شدم برداشتهای نادرست و کمی عجیب از آن ارائه می دهند!

این آیات به اتفاقی که پس از ملاقات موسی با خداوند در بوتۀ آتش داشته و نزدیک به هلاک شدن او بوده اشاره دارد.

«<sup>۱۹</sup> و خداوند در میان به موسی گفت: روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده اند.<sup>۲۰</sup> پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت.<sup>۲۱</sup> و خداوند به موسی گفت: چون روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دست سپرده ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکند.<sup>۲۲</sup> و به فرعون بگو خداوند چنین می گوید: اسرائیل، پسر من و نخست زاده من است<sup>۲۳</sup> و به تو می گویم پسر من را رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش اِبا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را می کشم» (خروج ۴ : ۱۹ - ۲۳).

کاملاً واضح است این مقدمه ای بر آغاز مأموریت موسی برای رهایی قوم اسرائیل از مصر است. لذا با دقت به این آیات، خصوصاً آیه ۲۱ کاملاً آشکار می گردد که خدا برای موسی و مأموریتش یک برنامه دقیق از پیش تعیین شده داشت و باید این مأموریت به طور کامل و دقیق به انجام می رسید. یعنی موسی به عنوان رسول فرستاده شده از سوی خدا که حامل کلام خدا بود، می بایست قدم به قدم با طرح و نقشه خدا پیش می رفت.

در این آیات یک نکته جالب دیگر نیز وجود دارد، و آن این که خدا برای زنده ماندن و امنیت موسی نیز تدبیری اندیشیده بود و با توجه به آیه ۱۹ در می یابیم که وقتی

موسی را به مصر می‌فرستد، زمانی بوده که دیگر دشمنانش وجود نداشتند و همه مرده بودند.

علاوه بر این می‌دانیم که خدا همیشه با کلامش همراه است و همیشه حامل کلام خدا تا زمانی که کلام به انجام نرسد در امنیت کامل جانی قرار دارد و مرگ را نخواهد چشید؛ در واقعۀ یونس نبی، زمانی که او از حضور خدا به سمت ترشیش فرار می‌کند و اتفاقاتی که در طول راه و انجام مأموریتش می‌افتد، به شکل بسیار زیبایی این مهم را اثبات می‌کند. اما در ادامۀ مسیر و این آیات با یک اتفاق عجیب مواجه می‌شویم که منظور نظر نویسنده این کتاب است.

در ادامه با توجّه به این که موسی هنوز مأموریتش را شروع نکرده و تنها کلام خدا را گرفته و حرکت می‌نماید، و با در نظر گرفتن این که خدا برای مأموریت او برنامه‌ها دارد که باید محقق شود، در آیه ۲۴ می‌خوانیم که در بین راه مصر خداوند قصد جان موسی را می‌کند!

«<sup>۲۴</sup> و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورد، قصد قتل وی نمود.<sup>۲۵</sup> آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، غُلفۀ پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: تو مرا شوهر خون هستی<sup>۲۶</sup>. پس او وی را رها کرد. آنگاه صفوره گفت: شوهر خون هستی، به سبب ختنه» (خروج ۴: ۲۴ - ۲۶).

چرا خدا قصد جان موسی را کرد؟ چه اتفاقی افتاد؟ این خود خدا بود که او را انتخاب کرد و به این مأموریت فرستاد! او کلامش را به موسی سپرد که می‌توانست ضامن جان او باشد، حال چه شد که قصد جان او را کرد؟ چه خطایی به این بزرگی می‌تواند از کسی سر بزند که با توجّه به داشتن کلام خدا، اما به سمت مرگ برود؟

در این آیات کوتاه دو موضوع مهم و تا به حال پرداخته نشده، از لحاظ شکل ظاهر این اتفاق و آموزۀ تعلیمی آن وجود دارد که به بررسی این دو موضوع می‌پردازیم.

## خدا چگونه قصد جان موسی کرد؟:

آیا خدا به ناگه بر موسی ظاهر شد و در یک آشکارسازیِ رو در رو اقدام به گرفتن جان او کرد؟ او! به هیچ وجه! این امکان ندارد. موسی هرگز خداوند را در جسم ندید، حتی زمانی که خیمهٔ اجتماع و قدس‌الاقداس نیز برپا شد، خدا در میان شکینهٔ ابر با موسی تکلم می‌کرد. این را کتاب مقدس به ما می‌گوید:

«و موسی خیمهٔ خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را "خیمهٔ اجتماع" نامید. و واقع شد که هر که طالب یهوه می‌بود، به خیمهٔ اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می‌رفت.<sup>۸</sup> و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می‌رفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمهٔ خود می‌ایستاد، و در عقب موسی می‌نگریست تا داخل خیمه می‌شد.<sup>۹</sup> و چون موسی به خیمه داخل می‌شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می‌ایستاد، و خدا با موسی سخن می‌گفت.<sup>۱۰</sup> و چون تمامی قوم، ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می‌دیدند، همهٔ قوم برخاسته، هر کس به در خیمهٔ خود سجده می‌کرد.<sup>۱۱</sup> و خداوند با موسی رو به رو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر می‌گشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی‌آمد» (خروج ۳۳: ۷ - ۱۱).

موسی خیلی بعدتر از خداوند استدعا نمود و او اجازه داد تا فقط یک بار از میان شکاف صخره‌ای برای یک لحظه پشت سر خداوند را ببیند.

«<sup>۱۸</sup>عرض کرد: مستدعی آن که جلال خود را به من بنمایی.<sup>۱۹</sup> گفت: من تمامی احسان خود را پیش روی تو می‌گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم، و رأفت می‌کنم بر هر که رؤوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم.<sup>۲۰</sup> و گفت: روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.<sup>۲۱</sup> و خداوند گفت: اینک مقامی نزد من است. پس بر صخره بایست.<sup>۲۲</sup> و واقع می‌شود که چون جلال من می‌گذرد، تو را در شکاف صخره می‌گذارم، و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم.<sup>۲۳</sup> پس دست

خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی‌شود» ( خروج ۳۳ : ۱۸ - ۲۳ ).

در هیچ کجای کتاب مقدس حتی نوشته نشده که موسی با خداوند در هیئت فرشته خداوند، آن گونه که با بعضیها ملاقات داشته، نیز ملاقات کرده باشد. وقتی هم که خدا به صورت فرشته خداوند در بوتۀ آتش با موسی ملاقات می‌کند و می‌بیند که موسی برای دیدن او جلو می‌آید به او اجازه نزدیک شدن نمی‌دهد.

«و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوتۀ ای بر وی ظاهر شد. و چون او نگریست، اینک آن بوتۀ به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود. و موسی گفت: اکنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوتۀ چرا سوخته نمی‌شود. چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می‌شود، خدا از میان بوتۀ به وی ندا در داد و گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: لیبیک<sup>۵</sup>. بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است» ( خروج ۳ : ۲ - ۵ ).

حال وقتی موسی هرگز خدا را رو در رو ندیده، پس قطعاً همسر او صفوره نیز نمی‌تواند خداوند را دیده باشد. با این وجود اگر آن گونه که بعضیها در ساده لوحی تمام می‌گویند که صفوره وقتی دیده که خداوند دارد جان موسی را می‌گیرد پس رفته و سریعاً پسرش را ختنه کرده و غلفۀ او را پیش پای آنها انداخته تا خداوند از کشتن موسی دست بردارد، دارد یکی از فانتزی‌ترین نمایش نامه‌ها را تعریف می‌کند. در این جا فقط و فقط با مطرح کردن چند پرسش بسیار ساده و شبیه‌سازی آن صحنه آشکار می‌شود که چنین فرضیه‌ای تا چه حد مضحک می‌باشد.

✓ آیا خداوند با موسی وارد نبرد تن به تن شده؟

✓ آیا صفوره شاهد این نبرد بوده؟

✓ آیا زور خداوند به موسی نمی‌رسیده که آن قدر طول کشید تا صفوره برود و پسرش را ختنه کند؟

✓ آیا موسی در این جریان بر ضد خداوند بوده که خودش نرفته و پسرش را ختنه نکرده؟

- ✓ آیا صفوره در کسری از دقیقه فوراً سنگی تیز یافت و پسرش را گرفت ختنه کرد؟
- ✓ آیا پسرش هیچ مقاومت کودکانه‌ای نکرد و صفوره با بی‌رحمی او را ختنه کرد؟
- ✓ مگر می‌شود موسی بر ضد خداوند و با او در حال مقاومت باشد و چون زنش اراده خدا را به جا آورده، خداوند از جانش بگذرد؟
- ✓ آیا باور می‌کنید موسی کسی باشد که با خداوند مقاومت کند؟
- ✓ اگر موسی مقاومت نکرده و مطیع در دستان خداوند برای مردن بوده، یعنی خداوند برای گرفتن جان او ساعتها داشته تلاش می‌کرده تا بتواند او را بکشد؟
- ✓ اصلاً صفوره از کجا فهمیده که خداوند چرا قصد جان موسی را کرده که رفت و زود پسرش را ختنه کرده؟

باور چنین صحنه‌ای یک جهالت احمقانه است. شما به هر یک از این پرسشها و پرسشهای دیگری که می‌توان به اینها افزود اگر فقط اندکی تأمل کنید، خواهید دید، چنین فرضیه‌ای که متأسفانه در برخی از کلیساها تعلیم داده می‌شود چه میزان مضحک است.

فقط کافی است تا در عهد عتیق کتاب مقدس تفحص کنید و ببینید که هرگاه خدا مستقیماً قصد جان شخص یا قومی را کرده، آنان حتی مجال گریختن یا مقاومت در برابر خداوند را نیافتند.

پس صحنه حقیقی این واقعه به چه شکلی بوده؟ کتاب مقدس می‌گوید زمانی که موسی و خانواده‌اش در بین راه رفتن به مصر در مکانی برای استراحت فرود آمده و توقف کردند، خداوند قصد جان موسی را نمود. دانستیم که این نمی‌تواند برخورد رو در رو و آشکار بوده باشد.

و نیز این واقعه نمی‌تواند چیزی مانند برانگیختن گروهی از انسانها برای کشتن موسی بوده باشد، چون اولاً به چنین چیزی اشاره نشده و دوماً این که اگر هم این گونه بوده باشد، ختنه کردن پسر موسی و کوتاه آمدن خداوند از کشتن او هم بی‌معنی است.

با در نظر گرفتن شرح واقعه‌ای که مکتوب گردید، حتی نمی‌توان گفت که چیزی مانند حمله حیوانات درنده یا بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله و آتشفشانی و ... بوده

باشد، چون این بلایا گریبان تمام اهل خانه موسی را باید می‌گرفت و ختنه کردن پسر او هم معنی نداشت.

فقط با اندکی تأمل حاصل می‌شود که چنین اتفاقی که دست خداوند در کار باشد و صفوره نیز فرصت کافی برای ختنه فرزند داشته باشد، فقط به این طریق می‌توانست باشد که موسی در بستر بیماری بسیار سختی افتاده باشد.

موسی محال ممکن بود با خداوند مقابله کند، به یاد داشته باشید او برای خدمتگزاری و اطاعت از فرمان خداوند به سمت مصر حرکت کرده بود و قطعاً اگر خودش برای ختنه فرزند اقدام ننموده تنها در شرایطی می‌توانست درست باشد که سخت در بستر بیماری بوده و نایی برای این کار نداشته که صفوره اقدام نموده.

حال صفوره از کجا فهمیده که می‌بایست پسر را ختنه کند تا خداوند دست از جان موسی بردارد؟ کاملاً مشخص است موسی یک نبی بود و او از حقیقت آگاه بوده، قطعاً موسی به صفوره گفته که این احتضار او به سبب کوتاهی‌ش در ختنه نکردن فرزند ذکورش است. عهدی ابدی که خداوند با ابراهیم و ذریت او بسته بود؛ و صفوره برای به جا آوردن آن عهد سریعاً پسرش را ختنه کرده و غلفه او را پیش پای موسی انداخت.

«پس خدا به ابراهیم گفت: و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریت تو در نسلهای ایشان<sup>۱۰</sup>. این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود،<sup>۱۱</sup> و گوشت غلفه خود را مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شما است.<sup>۱۲</sup> هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه‌زاد خواه زر خرید، از اولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد،<sup>۱۳</sup> هر خانه‌زاد تو و هر زر خرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد.<sup>۱۴</sup> و اما هر ذکور نامختون که گوشت غلفه او ختنه نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است» (پیدایش ۱۷ : ۹ - ۱۴).

دقت کنید خدا در جسم ظاهر نشده و موسی و صفوره او را ندیدند، موسی در بستر بیماری بود، و او تنها شخصیت حاضر در آن منزلگاه بوده، پس صفوره غلفه بریده

شدهٔ پسرش را فقط پیش پای موسی می‌توانست انداخته باشد تا نشانی باشد بر ادای سنت نیاکان او که خداوند با دیدن آن از جان موسی دست کشیده.

کتاب مقدس به ما می‌آموزد که خدا بارها با بیماری کسی را تنبیه نموده است. مثلاً مرضی که خدا بر جان یهورام انداخت: «<sup>۱۲</sup> و مکتوبی از ایلای نبی بدو رسیده، گفت که: یهوه، خدای پدرت داوود، چنین می‌فرماید: چون که به راه‌های پدرت یهوشافاط و به طریقه‌های آسا پادشاه یهودا سلوک نمودی<sup>۱۳</sup>، بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زناکاری خاندان آخاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند به قتل رسانیدی<sup>۱۴</sup>، همانا خداوند قومت و پسرانت و زنان و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت.<sup>۱۵</sup> و تو به مرض سخت گرفتار شده، در احشای چنان بیماری‌ای عارض خواهد شد که احشایت از آن مرض روز به روز بیرون خواهد آمد» (دوم تواریخ ۲۱: ۱۲ - ۱۵).

## چرا خدا قصد جان موسی کرد؟

چرا خدا قصد جان موسی کرد؟ موسی تازه برای یک مأموریت بسیار بزرگ برگزیده شده بود و هنوز خدمتش را آغاز نکرده بود که در مسیر راه مصر، خدا قصد گرفتن جان او را نمود. از سوی دیگر در کتاب مقدس می‌خوانید که خدا برای خدمت او برنامه‌هایی از پیش طرح‌ریزی شده داشت؛ پس حقیقتاً چرا پیش از شروع خدمت او، قصد جان او را کرد؟

در نگاه اول می‌توان چنین برداشت کرد که چون او پسرش را حسب عهدی که خدا با ابراهیم و نسل بعد از او بسته بود، ختنه نکرده، خدا قصد کشتن او را نموده. این درست است، اما به این سادگی هم نیست. نظرتان را با چند نکته مهم، به این ماجرا بیشتر جلب می‌کنم.

با توجه به باب دوم کتاب خروج پسر موسی از زمانی که به دنیا آمده بود تا روزی که توسط مادرش ختنه شد، سالها از عمرش می‌گذشت و هنوز ختنه نشده بود، یعنی موسی هنوز به عهدی که خدا با جد او ابراهیم و نسل بعد از او بسته بود اعتنا نکرده و پسرش را ختنه نکرده بود: «<sup>۱۶</sup> و کاهن مدیان را هفت دختر بود ...<sup>۲۱</sup> و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود. و او دختر خود، صفوره را به موسی داد.<sup>۲۲</sup> و آن زن پسری زایید، و موسی او را جرشون نام نهاد، چه گفت: در زمین بیگانه نزیل شدم.<sup>۲۳</sup> و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد، و بنی‌اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد.<sup>۲۴</sup> و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد» (خروج ۲: ۱۶ - ۲۴).

آیا خدا نمی‌دانست که موسی عهد او را به جا نیاورده و اشتباه کرد که او را برای چنین مأموریتی انتخاب کرد؟ آیا خدا بعداً از انتخابش پشیمان شد و قصد جان موسی را کرد؟ در بین راه خدا چه طور فهمید که پسر موسی ختنه نشده؟ فکر کردن به ندانستن خدا و اشتباه کردن او عین کفر به خدا است. حاشا از خداوندی که آخر را از اول می‌داند و بخواهد چنین اشتباهی بکند.

این اتفاق بسیار عمیق‌تر از به جای آوردن عهد ختنه بود، چون اگر تنها ختنه نکردن مسبب بود، پس می‌بایست موسی در همان روز نهم تولد فرزند به علت ختنه نکردن او کشته می‌شد. این اتفاق قطعاً در خود تعالیم بسیار مهمی دارد که برای هشدار به آیندگان مکتوب گردیده. بیایید به این موضوع دقیق‌تر نگاه کنیم و ببینیم در خود چه درس‌هایی برای ما دارد.

### درس اول: خارج شدن از حیطة قانون جزا ندارد:

موسی زمانی که با صفوره ازدواج کرد از حدود قوم برگزیده خدا خارج و دور شده بود؛ او دیگر از اهالی مدیان محسوب می‌شد. ذریت ابراهیم همان گونه که میراث‌دار وعده‌های خدا بودند، زیر تیغ عهدهای خدا نیز بودند. اما موسی در میان قوم نبود.

بگذارید با مثالی این را بیشتر توضیح دهیم. در اکثر کشورهای دنیا جهت رانندگی از سمت راست جاده است، حال اگر کسی از سمت چپ براند مجرم و جریمه خواهد شد؛ اما در برخی از کشورها مانند انگلیس این قانون برعکس است و جهت رانندگی از سمت چپ می‌باشد، حال وقتی کسی در کشوری مانند انگلیس، بر خلاف قانون کشور خود از سمتی دیگر براند به هیچ وجه مجرم نیست. و برعکس اگر برگردد به کشور خود و مطابق قانون کشوری مانند انگلیس براند قطعاً با او مانند مجرم برخورد می‌شود.

موسی وقتی از مصر و نزد قوم خود خارج شد، تابعیتی دیگر پذیرفت و یک مدیانی محسوب می‌شد، هر چند در اصل یک اسرائیلی بود، اما به خاطر عدم رعایت قوانین قوم خود در مدیان مجرم محسوب نمی‌شد. حال در این جا کتاب مقدس دو نکته بسیار مهم را به ما می‌فهماند.

اول آن که اگر کسی از قوم خدا خارج شود، خدا دیگر با او در زمین کاری ندارد، و همان گونه که در انتهای زمان و روز داوری سایر اقوام برای هلاکت ابدی می‌روند او نیز بدون در نظر گرفتن اصلتش محکوم به هلاکت ابدی است؛ این هشدار برای آنانی است که یا از ایمان بر می‌گردند یا از شریعت خدا خارج و دور می‌شوند است.

دوم این که خدا نشان داده که تا روز داوری با اعتقادات دیگر کاری ندارد و در فکرهای او جایی ندارند و آنان را تا روز حسابرسی تحمل می‌کند.

از این روی بود که تا وقتی موسی در مدیان بود به علت ختنه نکردن پسرش مجرم شناخته نمی‌شد. اما وقتی وارد مصر شد، داستان برگشت.

### درس دوم: ورود جرم در حیطة قانون محکومیت دارد:

موسی در مدیان در نظر خدا دیده شد، زیرا او پیش از تولدش برای یک مأموریت بزرگ برگزیده شده بود. مأموریت او برای رهایی قوم اسرائیل از دست فرعون مصر بود و او باید به سمت قوم خود باز می‌گشت. ولی او برای ملحق شدن به قوم خود می‌بایست مانند آنان بی‌ملامت و بی‌عیب از لحاظ قوانین قوم و احکام خدا می‌بود و این دقیقاً جایی بود که موسی قبل از ورود به حیطة قانون خدا، خود را از جرایم مبرا نکرد بلکه بزرگ‌ترین قانون عهد قوم خود تا آن زمان، یعنی عهد ختنه را به جا نیاورده بود.

لذا به محض ورود به مصر، در حیطة قانون قوم برگزیده خدا، چون با خود رجاست و نافرمانی به همراه داشت، آنّا از سوی خدا مورد غضب قرار گرفت. در قوم اسرائیل کلام عهد خدا منعقد شده بود و نافرمانی از آن جرم محسوب می‌شد، موسی علاوه بر این که اصالتاً از قوم بوده و به سوی قوم خود بازگشت می‌نمود؛ بلکه بسیار بیشتر از این، او می‌بایست رسول عهدی جدید با خدا می‌شد، پس نمی‌بایست در او هیچ عیب و خطایی وجود می‌داشت.

اما او با خود، پسرش را که مانند رسوم امتّهای دیگر بزرگ کرده بود وارد حیطة قوم خدا نمود. این به ما می‌آموزد که قانون خدا برای همگان یکسان و بدون استثنا است. او تحمل نمی‌کند قوانین او نقض شود حتی توسط محبوب‌ترین کسانی که آنان را دوست می‌دارد. کتاب مقدّس پر است از چنین برخوردهای با خاطیان. کلام خدا هرگز نمی‌باید بی‌حرمت گردد.

این یک هشدار است برای کسانی که در کلیساها هستند و رجاسات را وارد کلیسا می‌کنند. رجاسات با خود بیماری به همراه دارد، خدا برای چنین جرمهایی با جان افراد تقاص می‌گیرد، همان گونه که موسی را به بستر بیماری انداخت و نمونه‌های بسیاری که در کتاب مقدس می‌توان یافت. بسیاری را دیدم که می‌گویند چرا در کلیساها این قدر بیماری است، اوه! باید افراد به خود نگاه کنند که کدامین رجاست را وارد کردند، متأسفانه کلیساها پر شده از آیینها و رسوم امتهای بیگانه که خدا گفته از آنها نفرت دارد.

موسی نمی‌بایست با پسر نامختونش وارد مصر می‌شد، یا این که پیش از ورود می‌بایست او را ختنه می‌کرد. موسی با آزادی و قوانینی که در مدیان بود و او را تبرئه می‌کرد وارد حیطة قوم خدا شد، اما همان آزادی در قوم برگزیده و دارای کلام خدا جرم محسوب می‌شد.

تا پیش از ورود به مصر او فرصت داشت، اما او این را تا آن زمان نفهمیده بود. خدا کمی پیش‌تر به طریقی آشکار به موسی این مهم را هشدار داده بود که در جایی که مکان مقدس است با شایستگی و فروتنی و اطاعت حاضر باشد: «چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می‌شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: لبیک<sup>۵</sup>. گفت: بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است» (خروج ۳: ۴ - ۵).

موسی در مدیان و جزو مردم مدیان محسوب می‌شد و برای همین اجازه نداشت به بوته آتش که قدمگاه مقدس خداوند بوده نزدیک شود.

خادمین کلیساها باید بدانند که اصلاً مهم نیست چه جایگاهی در کلیسا و یا حتی در نزد خدا دارند، نباید در احکام خدا انحراف و رجاست وارد کنند، چون خدا تحمل نخواهد کرد. اگر هنوز با وجود خطاهای بسیار در کلیسا، هنوز کسی در جایگاه خود قائم است، آنگاه اعضای آن کلیسا بر خود بلرزند زیرا در کلیسای خداوند عیسی مسیح نیستند و از حیطة کلیسای خداوند خارج شده و باید منتظر روز داوری مهیب خداوند بمانند.

گناه، اشتباه و رجاست را نمی‌توان از عقوبتی که خدا بر شخص یا کلیسایی می‌آورد سنجید و فهمید، بلکه می‌بایست آن را از عدم انطباق با کلام خدا شناخت و از خود دور

نمود. زیرا عقوبت خدا برای کلیسای برگزیده خود در دنیا است در حالی که برای خارج شدگان از حیطة خداوند ( کلیسای حقیقی ) در روز داوری است؛ و همین امر می تواند باعث ایجاد یک لغزش و اشتباه بزرگ گردد.

### درس سوّم: صفوره و پسرش هنوز به قوم نپیوسته بودند:

در آیات ۲۵ و ۲۶، صفوره پس از ختنه پسر خود و انداختن غلفه او پیش پای موسی، به او می گوید که: «<sup>۲۵</sup>... تو مرا شوهر خون هستی<sup>۲۶</sup>. پس او وی را رها کرد. آنگاه ( صفوره ) گفت: شوهر خون هستی، به سبب ختنه.» این سخن یعنی چه؟

مدانیان نیز از ذریت ابراهیم و یکتا پرست بودند. از ازدواج موسی با صفوره دختر یثرون کاهن مدیان و رفتارهای بعدی یثرون نسبت به موسی و کلام خدا نیز کاملاً می توان به این مهم پی برد.

اما در این آیات به یک نکته جالب بر می خوریم. موسی با صفوره مدیانی وقتی که ازدواج کرد زیر قوانین مدیان قرار گرفت، ختنه نشدن پسر موسی تا آن زمان نه تنها این را اثبات می کند بلکه به ما می فهماند که هنوز همسر موسی حسب قوم اسرائیل به موسی نپیوسته و زیر سایه قوم شوهر خود قرار نگرفته بود؛ و احتمالاً با او در بعضی از موارد مخالفت می نموده مانند ختنه نکردن پسرشان که نشان می دهد او بر شوهرش استیلا داشته است.

برای موسی که قرار بود به عنوان رسول عهد خداوند و رهبر قوم برگزیده خدا وارد مصر شود، این یک خطای بزرگ محسوب می شد. وقتی که آنها وارد مصر شدند و در بین راه برای استراحت اطراق کردند، وارد حیطة خدمتی موسی و قوم خدا شدند و دیگر این ناشایستگی برای خدا قابل تحمل نبود لذا قصد جان موسی را کرد.

موسی که برگزیده و فرستاده خدا بود نمی توانست با زنی که از امتی دیگر و چیره شده بر او باشد پیام آور خدا گردد، چون او پیش تر تحت قدرت این زن از بزرگ ترین عهد

خدا تا آن زمان سر باز زده بود؛ این نه تنها مورد پذیرش خدا نبود بلکه قطعاً در آینده‌ای نزدیک فجایع بزرگی را به بار می‌آورد.

به اخاب و زنش ایزابل نگاه کنید؛ مشابه همین وضعیّت است، فقط با یک تفاوت، اخاب به حکم خدا بر تخت اسرائیل ننشست بلکه او پس از پدرش "عمری" که از بدترین پادشاهان اسرائیل بود و رجاسات بسیاری را در قوم وارد کرد بر تخت نشست. فرق او با موسی این بود که او برگزیده خدا و دارای کلام مقدّس خدا نبود، امّا فقط در رأس قوم برگزیده خدا قرار گرفت. و او چه کرد؟

او ایزابل دختر پادشاه صیدون که زنی بسیار ستمگر و بت پرست بود را به همسری گرفت و آن زن بر اخاب استیلا یافت: «<sup>۳۰</sup>و اخاب بن عمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.<sup>۳۱</sup> و گویا سلوک نمودن او به گناهان یربعام بن نباط سهل می‌بود که ایزابل، دختر اُتبعل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل را عبادت نمود و او را سجده کرد.<sup>۳۲</sup> و مذبّحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود.<sup>۳۳</sup> و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد» (اول پادشاهان ۱۶ : ۳۰ - ۳۴).

از این دو واقعه باید یک درس عالی گرفت؛ کتاب مقدّس نشان می‌دهد که خدا به هیچ وجه به برگزیدگان و مسح شدگانش برای خدمت‌های بزرگ در کلیسا اجازه خطاهای هولناک را نمی‌دهد، یا پیش از آن هلاک می‌کند یا او را به راستی می‌کشد، دقیقاً کاری که با موسی کرد. پس کلیساها باید بدانند که هرگز نمی‌بایست بر خادمین مسح شده خدا ایراد بیاورند، زیرا آنان آقایی دارند که حسابشان را به او پس می‌دهند.

امّا بر آنانی که به اشتباه بر مسند مقدّسین و در جایگاه کلیسا می‌نشینند و فاقد حکم و مسح خداوند هستند، حتّی اگر رجاسات بسیار بیاورند و فجایع بسیاری به بار بیاورند، هیچگاه خود خداوند تا پیش از روز عظیم و مهیب آخرالزمان وارد عمل نخواهد شد و آنان را با سزای اعمالشان وا می‌گذارد که اخاب و زنش ایزابل یک نمونه از این دسته افراد بودند.

حال ایمانداران متوجّه و هوشیار باشید! اگر در کلیسایی هستی که در آن پر است از رجاست و اعمال خلاف کلام خدا و رهنماییهای ضد کتاب مقدّس، شک نکنید که در آن کلیسا هیچ خادم مسح شده‌ای از سوی خدا وجود ندارد و می‌بایست ذریت خدا از آن کلیسای دروغین خارج شوند. همان گونه که در کتاب مکاشفه مکتوب است، این پیغامی هست که خداوند در زمان آخر، توسط یکی از رسولان برگزیده خود به کلیساها اعلام خواهد نمود.

«و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت، ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبدا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید.<sup>۵</sup> زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلمهایش را به یاد آورده است. بدو رد کنید آن چه را که او داده است و به حسب کارهایش دو چندان بدو جزا دهید و در پیاله‌ای که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید.<sup>۶</sup> به اندازه‌ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آن قدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید، به مقام ملکه نشسته‌ام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید.<sup>۸</sup> لَهْذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند.<sup>۹</sup> آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد،<sup>۱۰</sup> و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت، وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زورآور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد» (مکاشفه ۱۸ : ۴ - ۱۰)!

در حدود دو هزار و هفتصد سال پیش ارمیای نبی نیز به این واقعه آخرالزمانی اشاره کرده: «<sup>۴۲</sup>دریا بر بابل برآمده و آن به کثرت امواجش مستور گردیده است.<sup>۴۳</sup> شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدّل گشته. زمینی که انسانی در آن ساکن نشود و احدی از بنی‌آدم از آن گذر نکند.<sup>۴۴</sup> و من بیل را در بابل سزا خواهم داد و آن چه را که بلعیده است از دهانش بیرون خواهم آورد. و امتها بار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهد افتاد.<sup>۴۵</sup> ای قوم من از میانش بیرون آیید و هر کدام جان خود را از حدّ خشم خداوند برهانید.<sup>۴۶</sup> و دل شما ضعف نکند و از آوازه‌ای که در زمین مسموع شود مترسید. زیرا که در آن سال آوازه‌ای شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازه‌ای دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به ضد حاکم خواهد برآمد.<sup>۴۷</sup> بنابراین

اینک ایّامی می‌آید که به بتهای بابل عقوبت خواهیم رسانید و تمامی زمینش خجل خواهد شد و جمیع مقتولانش در میانش خواهند افتاد» (ارمیا ۵۱: ۴۲ - ۴۷).

برگردیم به ماجرای موسی. از آن جایی که موسی یک نبی بوده قطعاً در خصوص وضعیتی که برایش پیش آمده به صفوره هشدار داده. فقط کافی بود تا صفوره با یک حرکتی، پیوستن خود را به قوم شوهرش و قرار گرفتن زیر سایه او و قومش اعلام کند. و او چه کرد؟ او بزرگ‌ترین عهد خدا با قوم اسرائیل را به جا آورد، یعنی خودش دست به کار شد و غلفه پسر خود را برید و عهد ختنه را که خدا با ابراهیم و ذریت او بسته بود را به جا آورد.

آیا این کافی بود؟ نه! او می‌بایست این نشان را پیش پای موسی می‌انداخت، یا شاید بهتر باشد بگوییم بین دو پای موسی. بین دو پای کسی قرار گرفتن به معنی پذیرفتن آقایی و سروری آن شخص است، این کاری بود که "روت" موآبی شبانه در بین پاهای بوعز انجام داد و خوابید تا نشان دهد خواهان زوجیت او است: «<sup>۷</sup>پس چون بوعز خورد و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به کنار بافههای جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید» (روت ۳: ۷).

صفوره نیز با ختنه کردن پسرش و گذاشتن غلفه او پیش پاهای شوهرش در بستر بیماری، نه تنها عهد خدا را به جا آورد بلکه خود و پسرش را نیز زیر سایه موسی برد. می‌خواهم خوب به این جا دقت کنید! موسی و صفوره حسب رسوم مدیان ازدواج کرده بودند و این برای خدا کافی نبود؛ این حرکت صفوره به شباهت عمل روت در پیش پای بوعز بود که به معنی اعلام موافقت و درخواست زوجیت او بوده، حال به کلام گفته شده صفوره دقت کنید!

«تو مرا شوهر خون هستی.» تمام شد! این جمله نشان پذیرفتن پیوند ازدواج بود حسب عهد و پیمانی که در قوم اسرائیل مرسوم بود. با این جمله صفوره خود را متعهد به پیوند نکاح با موسی نمود. و سریعاً پس از انجام و بیان این جمله که: «شوهر خون هستی»، به سبب ختنه نشان داد موسی را به شوهری خود، این بار و حسب عهد خدا در قوم اسرائیل (عهد ختنه) پذیرفته و مانند سایر زنان اسرائیلی زیر سایه شوهر و حکم خدا

قرار گرفته. این جا بود که هر عیبی از موسی برداشته شد و خدا او را رها نمود و سلامتی داد.

### درس چهارم: موسی چون حامل کلام خدا بود فرصت یافت:

یک نکته جالب دیگر در این اتفاق حائز اهمیت است؛ و آن این که چرا احتضار و جان دادن موسی تا به این حد طول کشید که صفوره به خودش بیاید و کار درست را انجام دهد؟ گرفتن جان موسی که خدا به قصد آن رفته بود، برایش به آنی میسر بوده، پس چرا این قدر زمان برد. صحبت‌های موسی با صفوره و مجاب شدن او، یافتن یک سنگ تیز برای ختنه و گرفتن و مجاب کردن فرزند برای یک عمل فوری، دقت در کار و زمان لازم برای انجام این عمل، زمانبر بوده. چرا خدا این را آن قدر طول داد؟

این به ما یک درس بزرگ دیگر را می‌دهد. موسی دارنده و حامل کلام خدا بود. او کلام خدا، برای فرعون مصر و رهایی قوم خدا را به همراه داشت. او نمی‌توانست به هیچ طریقی کشته شود چون او کلام خدا را با خود داشت و باید آن کلام محقق می‌شد، کلام خدا هیچگاه در طول تاریخ بشری رها یا باطل نگردیده و هیچگاه از کسی به کسی دیگر منتقل نشده. هرگاه به کسی رسیده آن شخص فقط تحت هر شرایطی تا به انتها باید به پیش می‌برد.

یونس یک نمونه عالی از شخصی است که کلام خدا را با خود داشت و با آن کلام وقتی از حضور خدا فرار نمود و در دریا به دهان یک نهنگ غول پیکر افتاد، اما جانش تلف نشد و هلاک نگردید، او بالاخره نجات یافت و مأموریتش را به انجام رساند. حاملان کلام خدا محال است تا کلام سپرده شده به آنان را به انجام نرسانند جانشان تلف شود چون آن کلام مقدس از جانشان حفاظت خواهد کرد؛ کلام خدا باید محقق شود.

موسی دارنده وعده‌ها و حامل کلام خدا بود که می‌بایست محقق می‌شد پس محال ممکن بود خدا جان او را بگیرد، کتاب مقدس می‌گوید که خدا فقط قصد جان

موسی را کرد و او آن قدر این را ادامه داد تا موسی و همسرش هر رجاساتی را از خود دور نمایند و در شرایط پسندیده خدا قرار گیرند.

لازم است تا این را تأکید کنم که این وضعیّت فقط برای کسانی که حقیقتاً دارنده کلام خدا هستند صدق می کند و اگر خدا قصد جان هر شخصی که فاقد کلام او می باشد را بکند به او مجال نمی دهد، مانند آن چه که با قورح و اهل خانه او کرد.

قورح خواست تا در ابتدا بین قوم خدا شقاق انداخته و با مخالفت علنی با موسی و جمع نمودن عده ای در گرد خود یک فرقه تشکیل دهد. و از آن جایی که خدا با هر فرقه ای در قوم خود مخالف است، سریعاً واکنش نشان داد و قورح که کلام دروغین را برداشته و مدعی داشتن کلام خدا بود را هلاک نمود.

دعای من این است تا کلام حیات بخش خدا در دل و جان هر ایمانداري چنان نور و روشنایی ایجاد نماید که او را برای همیشه از تاریکی جدا نموده و در طریق نور و راستی سالک گرداند.

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

**غلام خداوند عیسی مسیح: لوك رايان**